

پارسا شهری؛ چندانژ مطرح ادبیات جهان به‌تازگی در مجموعه «ادبیات کلاسیک جهان» انتشارات نگاه منتشر یا بازنشر شده است. گرچه تجدیدچاپ آثار مطرح ادبی هرچندسال یک‌بار اتفاقی معمول و متداول است، اما در روزگاری که از ادبیات ما چندان چیزی جز همین تجدیدچاپ‌ها نمانده، دیگر اتفاقی ساده به‌شمار نمی‌رود. آن‌هم در میان انبوه کتاب‌های درهم که با داعیه تکثرگرایی یا همان جوربودن جنس، مدت‌هاست که گریبان نشر ما را گرفته است. از این‌رو انتشار یا بازنشر کلاسیک‌ها در نشر نگاه در فضای غالب ادبی این‌روزهای ما که هیاهوی بسیار برای هیچ است، ضرورت دیگری یافته و جدا از بازخوانی این آثار که فرصتی برای قیاس ادبیات ما با آثار مطرح فراهم می‌آورد، انتشار این‌دست کتاب‌ها امید به «ادبیات» را هنوز زنده نگاه می‌دارد. حتی اگر سال‌ها و قرن‌ها از نوشته‌شدن این رمان‌ها گذشته باشد و حتی اگر در جایی فرسنگ‌ها دورتر از ما نوشته شده باشد.

کوه جادو، توماس مان

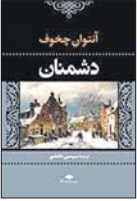


«کوه جادو» اثر بزرگ توماس مان با ترجمه حسن نکوروح، یکی دیگر از کلاسیک‌های تازه‌منتشرشده است. مترجم در مقدمه بلند خود به رمان کوه جادو و جهان داستانی و خاستگاه نویسنده‌اش می‌پردازد. و علاوه‌بر این خود نویسنده، توماس مان نیز مقدمه‌ای بر این رمان دارد که گویا متن سخنرانی او است در برابر دانشجویان دانشگاه پرنستون درباره رمان کوه جادو. در مقدمه مترجم آمده است که «نثر توماس مان -در کوه جادو- میان ذهنیت و صراحت نمادها و امتناع و ابهام طنز در آمودشده است. از یک‌سو این نویسنده زبانی می‌آفریند که نتوانایی بیان مفاهیم پیچیده رمان را دارا باشد؛ زبانی که استحکام بیانش را از پیوند زنجیروار صفت‌هایش به‌دست می‌آورد. بدین‌سان توماس مان که خود از اندوه و انتقاد آثار نخستینش سخن می‌گوید از آن فضای سرشار از مرگ پلّی می‌زند به زندگی. پس کوه جادو نقطه‌عطفی می‌شود در نویسندگی توماس مان که در آن به کمک طنز تضاد روح و اندیشه با زندگی از میان

کلاسیک‌ها در انتشارات نگاه یک اتفاق نه‌چندان ساده

برداشته می‌شود طنز در اینجا افقی تازه در برابر جهان‌بینی توماس مان می‌کشاید، سمبلیسم او را تغییری کیفی می‌بخشد.»

دشمنان، آنتوان چخوف



«دشمنان» آنتوان چخوف با ترجمه سیمین دانشور، برای بار یازدهم چاپ شده است. این کتاب جدا از ۱۳داستان چخوف، از جمله داستان‌های «دشمنان»، «یک اتفاق ناچیز»، «بانو و سگ ملوس‌اش»، «فراری» و «رویا»، پیش‌گفتاری به‌قلم دانشور است و مقاله‌ای درباره چخوف با عنوان «چندخاطره از چخوف» نوشته ماکسیم گورکی. «تنها انعکاس حقایق زندگی بشری می‌تواند نام هنر به خود بگیرد. انعکاسی از واقعیت‌های زندگی اجتماعی مردمی که هنرمند در میان آنها زندگی می‌کند.» این جملات نخستین پیش‌گفتار کتاب است. در ادامه مترجم می‌نویسد که این اصل تا حدی معرف هنر رئالیسم قرن نوزدهم است، در آثار نویسنده بزرگی چون چخوف با نهایت دقت و مهارت رعایت شده است. و به وسیله مقدماتی از این‌دست چخوف، گوگول، بلینسکی و دیگر نویسندگان هنر رئالیست در روسیه پا به عرصه وجود گذاشت. بلینسکی در نامه‌ای به گوگول نوشته بود: «هنر باید از جنبه‌های تفریحی و وقت‌گذرانی بیرون آمده، وقف آگاهی و بیداری جامعه شود، هنر باید بیان هوشیاری‌ها، بیداری‌های ملت یا ملل مختلف در مراحل مختلف تاریخی باشد.» درست همان‌طور که تروفیومف، دانشجوی جوان «باغ آلبالو»ی چخوف گفته است: «تمام روسیه باغ ما است، سرزمین وسیع و زیبا است، حالا فکر کن آنجا، پدربزرگمت و پدرپدربزرگت و تمام اسلاف تو، مالک برده‌ها و صاحب ارواح زنده آنها بودند. آنجا نمی‌بینی که از هر آلبالویی در باغ، از هر برگی، از هر کنده درختی، موجودات بشری به تو نگاه می‌کنند؟» چخوف در

شکل‌های زندگی؛ بالزاک و سرمایه موهوم

امید خاطره‌ای است که تمنا می‌شود

نادر شهریوری (مدقی)



را، اسمش را، حق زندگی به نام شابر را و مهم‌تر از همه همسرش را و امپراتور جامی‌اش را نیز از دست داده و کسی نیست که او را شناسایی کند و هویتش را به رسمیت بشناسد.

با این حال شابر مصمم می‌شود برای هویت و حقوقش با وکیلی سرشناس به نام درویل که از قضا وکالت همسرش کنتس فرو را نیز به عهده دارد پیگیر ماجرای خود شود و اقامه دعوی کند. «مسیو، مگر کنتس فرو زن من نیست؟ ۳۰هزار فرانک درآمد دارد که متعلق به من است و نمی‌خواهد صد پشیز به من بدهد. وقتی که من این چیزها را به وکلا، به دارندگان عقل سلیم می‌گویم، وقتی که من گدا، پیشنهاد اقامه دعوی در برابر کنت و کنتس می‌کنم، وقتی که من مرده در برابر سند وفات، قباله نکاح و اوراق ولادت به پا می‌خیزم به حسب اخلاق خودشان یا آن قبیاقه آمیخته به ادب خشکی... از سر بازم می‌کنند. من در زیر مردکان مدفون بودم اما اکنون در زیر زندگان، در زیر اسناد و مدارک، در زیر تمام اجتماع که می‌خواهد دوباره به زیر خاکم بکند، مدفون هستم.»^۱

با این‌حال آنچه سرهنگ شابر را به آستانه جنون می‌رساند خاطره‌هایی است که او نمی‌تواند خودش را از دست آنها رهایی بخشد «لم می‌توانستم خودم نباشم. حسن آن حقوقی که دارم مرا می‌کشد. اگر بیماری‌ام هر خاطره زندگی گذشته‌ام را از چنگم می‌ربود، خوشبخت می‌بودم! به هراسمی که بود خدمتی از سر می‌گرفتم... و کسی چه می‌داند! شاید اکنون در اتریش یا روسیه قلمداشال بودم.»^۲

در این‌جا خاطره نقشی دوگانه بازی می‌کند، از طرفی خاطره نوعی تجلی صاعقه‌وار به مفهوم بنیامینی آن است که در این صورت «خاطره صحنه را از یادداشت نامنظره درست شبیه لحظه‌ای تعیین کننده، زمانی که سرهنگ شابر به همسرش خاستگاه او را در باله رویال یادآوری می‌کند از هم می‌گسلد.»^۳ این یادآوری به یکباره تمامی گذشته زن را در برابر چشمانش زنده می‌کند و او درمی‌یابد که افکار بی‌فایده است. تا قبل از این کنتس ادعا می‌کرد که به سختی او را به‌جا می‌آورد و درصدد انکار برمی‌آمد و دلیل می‌خواست اما سرهنگ به یکباره گذشته او را یادآوری می‌کند:

«آه! دلیلی می‌خواهید؟ من شما را از پاله رویال (محل زنان نه‌چندان

شکوه خاصی دارد...» ترجمه هژبر سنجرخانی از دهقانان بالزاک، امسال برای اولین‌بار از طرف انتشارات نگاه منتشر شده است.

خورشید همچنان می‌دمد، ارنست همینگوی



به‌تازگی چاپ دوم رمان «خورشید همچنان می‌دمد» ارنست همینگوی با ترجمه احسان لامع در نشر نگاه منتشر شده است. این اثر اولین رمان همینگوی است و داستان آن به روایت زندگی روشنفکران و نویسندگان پس از جنگ جهانی اول می‌پردازد. آنتپور که مترجم کتاب درباره داستان این رمان نوشته، چندداستان‌نویس که زمانی در جبهه‌های جنگ جهانی‌اول می‌جنگیدند و شاهد کشته‌شدن میلیون‌ها سرباز و مردم بی‌گناه بوده‌اند، تصمیم می‌گیرند تا برای پرکردن خلأ زندگی و فراموش‌کردن مصیبت‌های جنگ به مسافرت بروند و زندگی را با خوشی بگذرانند و در نهایت درمی‌یابند که آنها نسلی تباه‌شده هستند. ماجرای این رمان در دهه- ۱۹۲۰ در پاریس آغاز می‌شود و راوی داستان دلبستگی‌ها و سرخوردگی‌ها و فریزر و فرود زندگی روشنفکران آن دوره را توصیف می‌کند. در بخشی از مقدمه کتاب درباره اهمیت این رمان آمده: «آنچه این اثر ارنست همینگوی را متعالی نشان می‌دهد، توصیف دقیق شخصیت‌ها در دنیایی است که مدام درگیر حوادث می‌شوند، اما احساس می‌کنند که نیازهای آنان برآورده نیست. شخصیت‌های اثر همینگوی در جست‌وجوی مداوم خود برای یافتن لذت و خوشی و همچنین در طلب آرمان‌های جدید و جایگزین‌کردن آنان به جای آرمان‌های قدیمی از‌دست‌رفته، اشتیاق فراوانی را برای پیوستن به‌نوعی نظام جهانی نشان می‌دهند. در همین‌جاست که سفر به اسپانیا و تماشای نمایش گاوبازی آنها را با خلأ معنوی زندگی روبرو می‌کند. ارنست همینگوی با بهره‌گیری از گفته گرتزود اشتاینر که در مورد آمریکایی‌های جلالی وطن‌کرده گفته بود شما همه نسل گمشده هستید، می‌خواهد تا این موضوع را برساند که نسل وی به آرمان‌ها و نظم اساسی تمدن قبل از جنگ جهانی‌اول متوسل نمی‌شود. این گفته اشتاینر در اصل بی‌ثباتی انسان را نشان می‌دهد.»

عطف کتاب

بازیگوشی‌های قرن نوزدهم

به‌تازگی رمان دیگری از خواهران برونته با ترجمه رضا رضایی در نشر نی چاپ شده و به این ترتیب حالا مجموعه آثار خواهران برونته با ترجمه رضایی به فارسی منتشر شده است. خواهران برونته در مجموع هفت‌رمان نوشته‌اند: «بلندی‌های بادگیر» از امیلی برونته، «جین‌ایر» و «ویلت» و «بروفسور» و «شرلی» از شارلوت برونته و «اگنسس گری» و «مستاجر وایلدفل هال» از آن برونته. آخرین رمان این مجموعه به «شرلی» شارلوت برونته است که می‌توان آن را نوعی رمان تاریخی دانست که حوادث آن به سال‌های «شرلی» شارلوت برونته است که در دهه- ۱۸۴۰ در انگلستان موج می‌زد و در واقع با نوشتن رمانی تاریخی و اجتماعی می‌خواست به‌نوعی به مسایل زمانه خود نیز بپردازد و مساله «سرنوشت انگلستان» را طرح کند، که نویسندگان دیگری از قبیل چارلز دیکنز و الیزابت گسکل و ویلیام میکپیس تارکی نیز در مدنظر داشتند. این نویسندگان و شارلوت برونته با چنان وضوح و مهارتی جامعه خود را تصویر و تشریح کرده‌اند که کارل مارکس، فیلسوف همان عصر، از رمان‌های آنها بسیار تجلیل کرده و گفته که این رمان‌ها بهتر و گویاتر از کل آثار و نوشته‌های سیاستمداران و روزنامه‌نگاران و معلمان اخلاق وضعیت طبقه متوسط را در برابر نگاه ما به نمایش می‌گذارند- همان طبقه‌ای که «از بالا بی‌تبعیت می‌کند و به پایینی‌ها زور می‌گوید، شارلوت برونته برای آنکه رویدادها را صحیح‌تر روایت کند نوشته‌ها و

نگاه

تازه‌های نشر پارسه

له‌شدگی

به‌تازگی اثر دیگری از ژان پل سارتر با ترجمه قاسم صنعوی در نشر پارسه منتشر شده است. «چرخ‌دنده‌ها» عنوان این اثر سارتر است که در اوایل دههٔ ۴۰میلادی نوشته شده است. در سال ۱۹۴۶ سارتر فیلمنامه‌ای با نام «دست‌های آلوده» نوشت که البته کمی بعد عنوانش را به «چرخ‌دنده‌ها» تغییر داد. نمایشنامه «دست‌های آلوده» دو سال بعد خلق شد و موضوع این دو کتاب هیچ‌وجه اشتراکی با هم ندارند. سارتر، چهره‌ای چندوجهی داشته و این وجه مختلف در آثار و فعالیت‌های مختلف او بازتابیده شده است. در «چرخ‌دنده‌ها» نیز مانند بسیاری دیگر از آثارش گرایش‌ها و علایق سیاسی سارتر دیده می‌شود.

سارتر در «چرخ‌دنده‌ها» زندگی انقلابیونی را روایت کرده است که گرفتار مسایلی چون فقر و خشونت بوده‌اند و بعد از پیروزی انقلاب، نه فقط تلاشی در جهت بهبود وضعیت جامعه نمی‌کنند بلکه به بازتولید شرایط پیشین می‌پردازند. اگرچه انقلاب آدم‌ها را تغییر داده است اما حاکمان جدید نیز همان راه سابق را ادامه می‌دهند و با به‌کارگیری ابزار خشونت و فشار به جامعه در عمل مانع تغییرات اساسی می‌شوند. ژان‌پل سارتر در «چرخ‌دنده‌ها» می‌گوید به ماهیت مفهوم سیاست نزدیک شود و با به‌کارگیری تمثیل چرخ‌دنده‌ها نشان دهد که چگونه عده‌ای چرخ‌دنده‌های سیاست را می‌چرخانند و عده‌ای دیگر هم در این بین نابود می‌شوند. بیشتر، آثار دیگری از سارتر با ترجمه صنعوی در نشر پارسه منتشر شده بود. آثاری چون «مردهای بی‌کفن‌ودفن»، «نکراسوف»، «دست‌های آلوده»، «زنان تروا» و «مگس‌ها». در بخشی از «چرخ‌دنده‌ها» می‌خوانیم: «خیابانی فقرالود در یک فقیرنشین. جلوی یک خواربارفروشی، زن‌ها صف بسته‌اند. چهره‌ها حاکی از بی‌غذایی و کینه‌آلود و ناشکیبایند. چند مرد، از جمله ژان نیز حضور دارند.

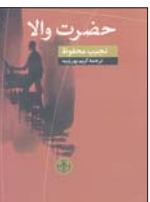
او لباس کهنه رقت‌بار و کلاه نرم مستعمل دارد. صدایش شنیده می‌شود که می‌گوید: «خشونت! فقر» باران ریزی شروع به باریدن می‌کند. چندزن شالشان را دور سرشان می‌پیچند. پشت‌سر ژان، زنی است که کودک شیرخواری دارد. زن روی کودکش خم می‌شود و می‌کوشد او را تا جایی که می‌تواند بهتر ببوشاند. ژان با دست به شانه زن می‌زند و او اشاره می‌کند بچه را به او بدهد و کتش را باز می‌کند. زن کودک را به طرف ژان می‌برد و این‌یک او را می‌گیرد و در پناهگاه به خود می‌چسباند. در این هنگام، خواربارفروش در درگاه دکانش آشکار می‌شود. دستگیره را برمی‌دارد و نوشته‌ای می‌آویزد: «دیگر هیچ چیزی برای فروش وجود ندارد.» مردم یک لحظه از خشم ساکت می‌مانند، سپس زنی با خشم شروع به فریادزدن می‌کند: «کنافت! ما را مسخره کرده! بروید سردابش را ببینید آیا دیگر چیزی برای فروختن ندارد!» کسانی که در صف هستند شروع به فریادزدن و اعتراض می‌کنند: «کنافت! سودجو!» صف به هم می‌ریزد و همه جلوی دکان خواربارفروش جمع می‌شوند. فریادها و تهدیدها، سنگی می‌آید و شیشه درِ را که چهره سراسیمه خواربارفروش از پشتش آشکار می‌شود، می‌شکند...».



آرمان آدم‌های معمولی

«حضرت والا»، عنوان رمانی است از نجیب محفوظ که به‌تازگی با ترجمه کریم پورزیبد در نشر پارسه منتشر شده است. نجیب محفوظ از مهم‌ترین چهره‌های ادبیات عرب است که در ایران هم از سال‌ها پیش شناخته شده است. «حضرت والا» که اولین‌بار در سال۱۹۷۵ در مصر منتشر شد، داستان کارمند ساده‌ای است که وقتی سازوکار مدیریت یکی از مدیرکل‌ها را می‌بند تصمیم می‌گیرد که میز ریاست را از آن خود کند.

مترجم کتاب در بخشی از مقدمه‌ای درباره این رمان نوشته: «حضرت‌والا دیدگاه نجیب محفوظ را در مورد زندگی آشکار می‌کند. داستان مردی که به قلبش خیانت و به عشق پشت کرد و به‌دنبال زنی از طبقه اجتماعی بالا رفت تا یکی از پله‌های ترقی او شود که بتواند از آن بالا برود و به هدف اول و آخرش برسد: مدیریت. اگر زن همان زندگی است، پس هرکسی که از آن چشم ببوشد ناچار از خود زندگی نیز باید چشم ببوشد و بدین ترتیب خود را در معرض معامله‌به‌مثل قرار می‌دهد. حتی اگر آن شخص «عتمان یومعی» باشد که در راه رسیدن به هدف مقدس تلاش کند: هدف زندگی همان راه مقدس است، راه بزرگی، با تحقق اولویت روی زمین است. در حالی که او درنگ می‌کند و از خود می‌پرسد: کدام هدف است و کدام وسیله، زن یا رتبه؟» «حضرت‌والا» با این جملات شروع می‌شود: «در بار شد، اتاق، فراخ و بی‌نهایت به نظر می‌رسید. دنیایی بود پر از معانی و اشیایی هیجان‌آور، نه مکانی محدود که فقط چند تا شیء، در آن باشد. باور کرد که اتاق، افرادی را که واردش می‌شوند، می‌بلعد و ذوب می‌کند. درجا، درونش شعله‌ور شد و در شگفتی جادویی غرق گشت. همان لحظه تمرکزش را از دست داد. هرچه نفس، هوس دیدنش می‌کند نظیر زمین، دیوارها و سقف، به باد فراموشی سپرد. حتی گویی خداوندگار آرمیده در پشت میز را هم ندید. شوک الکتریکی به او وارد شد، شوکی الهام‌بخش و خلاق. این شوک، شغفی دیوانه‌وار را به همراه خوشی زندگی با قدر و منزلت والا و نیروی سلطه‌گرش در عمق قلبش کاشت. در آن هنگام، ندای قدرت از او خواست تا سجده کند و او را تشویق کرد از خودش بگذرد، اما هم‌چون دیگران شیوه تقوا، خاکساری، اطاعت و امان را در پیش گرفت. همانند کودکی که پیش از آن که خواسته‌اش را تحمیل کند، اشک زیاد می‌ریزد، برای پرهیز از سوسه‌سوسه نگاه زیرچشمی به خداوندگار آرمیده در پشت میز مقاومتی نکرد، سپس چشمانش را پایین انداخت، آراسته به تمام توانایی‌اش برای تواضع...»



حضرت والا

نجیب محفوظ

ترجمه کریم پورزیبد

نشر پارسه